



موضوع:

تاریخ

نام و نام خانوادگی

هدف:

۱- وندا در ساعت ۳:۱۰ دقیقه به ماهیکیری رفت. او ۵۰ دقیقه ی بعد یک ماهی بزرگ گرفت . او در چه ساعتی موفق شد ماهی بگیرد؟



۲- الف) عدد دو رقمی بنویسید که یکان آن ۵ و ۴ و دهگان آن ۳ و ۱ باشد .

ب) از بین عدد های نوشته شده اعداد زوج را بنویسید.

پ) تقریب عدد ۴۵ را بنویسید.

۳- جاهای خالی را کامل کنید.

الف) ۲۴۳ میلیمتر یعنی سانتی متر و میلی متر

ب) ۴ سانتی متر و ۸ میلیمتر می شود میلیمتر

پ) اگر به عدد ۲۱۸ یک بسته ی صدتایی اضافه شود حاصل آن است.

ت) اگر به بانک یک سکه ی ۱۰۰ ریالی بدهیم بانک به ما سکه ی ده ریالی می دهد.

۴) عبارت زیر را به کمک حدس و آزمایش حل کنید.

$$۷۳ - \square = ۵۵$$

۵- کتابی ۸۷۹ صفحه دارد. اگر دلسا ۱۲۳ صفحه از آن را خوانده باشد، چند صفحه از کتاب را نخوانده است؟ (فرآیندی)

۶- کرم ابریشم در کجا تبدیل به پروانه می شود؟

۷- یک مورد از فایده ی لانه سازی برای جانوران را بنویسید.

۸- جمله ی زیر را به آینده تبدیل کنید.

النا خواننده است.





موضوع:

تاریخ

نام و نام خانوادگی

هدف:



۱* دانش آموزان آرام و بانظم وارد کلاس شدند و به صورت گروهی نشستند. آموزگار سلام و احوال پرسى کرد و درس را شروع کرد.

۲* مهدى بعد از خواندن نماز جماعت، کنار حوض مسجد رفت تا بچه هاى کلاس نقاشى و عکاسى را ببیند.

۳* خرس کوچولو ناراحت و بى حوصله شده بود. تصمیم گرفت زیر درختى استراحت کند. او نمى دانست میکروب هاى خطرناک در دست هاى کثیف زندگى مى کنند. غسل ها را خورد و بیمار شد.

۴* بچه خرگوش ها از حرف هاى معلم فهمیدند که باید از گوش هاى خود مواظبت کنند تا بتوانند. مثلاً صدای روباه ها و شغال ها را بشنوند و از سرود خواندن بچه ها لذت ببرند.

۵* صاحب گوسفندان منتظر چوپان بود.

باران قطره قطره آمد ، وانگهی سیل بزرگی به راه افتاد و همه ی گوسفند ها را با خود برد.

۶* نوشا بعد از اینکه دید همه از خوبى ، علم و دانایی کوشا حرف مى زنند، تصمیم گرفت تلاش کند تا شبیه او شود.

۷* رفتگر زحمت کش و باغبان پرتلاش به همراه مأمور راهنمایی و رانندگى، به خانه ی راحت و زیبای معلم مهربان و دانا رفتند و از نان هاى خوش مزه اى که نانوای سحرخیز پخته بود، خوردند.

۸* در موقع دعا با خدا سخن مى گویم، و از او مى خواهم، محبت و مهربانى مرا به بزرگ تر ها و حتى بچه هاى کوچک تر از خودم، بیشتر کند.

۹* زینب کبوترها را دید که از میان چلچراغ هاى بزرگ حرم، دسته دسته پرواز کردند و گوشه اى جمع شدند. او مى خواست قبل از اذان مغرب، دانه هاى گندم را به کبوترها بدهد.